

تصویر ابو عبد الرحمن کردی

تالیف : ابو الاعلی مودودی

ترجمہ : م . م . بحر



سیستم سیاسی اسلام



سیستم سیاسی اسلام

ابوالاعلیٰ مودودی

ترجمہ :

م.م. بحری

* سیستم سیاسی اسلام

* ابوالاعلیٰ مودودی

* ترجمہء: م. م. بحر

* فروردین ماہ ۱۳۶۱

* ۵۰۰۰ جلد

* حروفچینی و تنظیم صفحات: ۷ تیر

انتشارات رسالت قلم — ناصر خسرو، کوچہء حاج نایب، پاساژ مجیدی

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	زمینه سازی
۷	زیربنای تمامی نظریات اسلامی
۱۰	انگیزه قیام و وظیفه پیام آوران الهی
۲۱	وظیفه پیام آوران راستین
۲۴	تئوری سیاسی در اسلام و ریشه اساسی آن
۲۷	موضع دولت اسلامی
۳۰	جواب یک شبهه
۳۷	هدف دولت اسلامی
۴۱	دولت مبتنی بر فکر و اندیشه
۴۴	نظریه خلافت
۴۷	دموکراسی اسلامی
۵۳	هماهنگی میان اندویدیوآلیسم و سوسیالیسم
۵۵	دولت اسلامی و تشکیلات آن

بسمه تعالی

۱

زمینه سازی

اسلام بیش از آنچه امروزه در محافل سیاسی و مراکز علمی می شنویم نظامی است کاملاً "دموکراتیک و مردمی".
این صدا همواره از اواخر قرن نوزدهم بگوش می رسد. امامت‌آصفانه کسانی که دموکراتیک بودن اسلام را مطرح می کنند در مطالعه اسلام چندان پیشتاز و متعمق نبوده و در تعالیم و اوضاع سیاسی آن دقت کافی و عمق نظر

وفطانت لازم را مبذول نمی دارند و صرفاً "با کمی تلاش در جهت شناخت دموکراسی در اسلام و اطلاع بر مواضع و اقسام آن و تفاوت میان دموکراسی غربی در جهان امروز بسنده می کنند .

به همین خاطر دیده می شود که بعضی به نظام جمعی در اسلام با تمام اشکال ظاهری آن می نگرند و اسم دموکراسی را بآن اضافه می کنند اما عده زیادی به علت وجود بیماری در روحشان و ناتوانی عقلی می خواهند ثابت کنند آنچه در بازارهای دنیای متمدن رایج است در اسلام نیز هست . این پدیده بویژه در میان ملت هایی که تحت سیطره و غلبه فرهنگ غربی است بیشتر بچشم می خورد و به زعم خود خدمت ارزشمندی را بدین می کنند این گروه به اسلام چون یک بچه یتیم و سر راهی که حیاتش در گرو سرپرستی شخصی متنفذ و عالی مقام می باشد می نگرند . یا می ترسند از اینکه اگر مسلمان باشند عزت و عظمت خود را از دست بدهند و به افتخاری نایل نشوند و می ترسند از اینکه اگر برای مردم اصول و مبانی خاصی از دینشان مانند اصول و مبانی سازمانهای اجتماعی در عصر حاضر استخراج نکنند معنوی و مفتخر نشوند . یکی از نتایج این رجوئی عقلی مریضانه شیوع کمونیسم میان آنهاست چرا که گروهی از مسلمین فریاد می زنند هان ای مسلمانان کمونیسم چهره جدیدی از اسلام است .

و وقتی دیکتاتوری را حس کردند فریادشان بلند که ای وای نظام اجتماعی اسلام تماماً " بر اساس دیکتاتوری است . خلاصه اینکه تئوری سیاسی در اسلام یکی از پیچیدگی ها و رموز مشکل شده است . و نیاز فعلی و فوری ما اینکه موضع را روشن و نقاب و غبار از چهره سیاست اسلامی برداریم و مشتی محکم بر دهان یاوه گویانی که می گویند . اسلام فقط دارای نظام اجتماعی است نه سیاسی بزنیم تا بدینوسیله چراغی بر افروزیم که رهنمای تاریک اندیشان بوده و ره یافته به سعادت رسند که امروز بیش از همه عصرها و بیش از تمامی نسلها به نور و روشنگری نیازمندیم .

زیربنای تمامی نظریات اسلامی

شایسته است قبل از هر چیز بدانیم که اسلام یک مجموعه از افکار پراکنده و راههای متفرق که از اینجا و آنجا جمع آوری شده بگونهایی که با یکدیگر هیچ رابطهای نداشته، نیست. بلکه نظامی است جامع، که مبانی آن براساس محکم و استواری پی‌ریزی شده‌است. وارکان مهم و بزرگ آن درکنار جزئیات کوچک و دقیق، به آن مبانی محکم با ارتباطی منطقی پیوند دارد.

در زمینه مسائل حیاتی با شعب مختلف آن روحش و جوهرش از همان اصول اولیه گرفته می شود .

حیات اسلامی با شاخهها و فروع آن از این مبانی و اصول سرچشمه می گیرد چنانکه در درخت دانه ، ریشه و ریشه ساقه و ساقه شاخهها و شاخهها برگها را بوجود می آورد .

تا اینکه درختی می شود تناور و بزرگ . اما با تمام بزرگی و تنومندیش هر برگ با ریشه ارتباط محکمی دارد بنابراین اگر بخواهی یکی از شعب حیات اسلامی را بشناسی و شناختی صحیح و درست داشته باشی چارهایی نیست جز آنکه به اصل و ریشههاش برگردی و جز آن راه باب دیگری برای ورود به آن پدیده نخواهی داشت و هرگز حقیقت و ماهیت امر را جز از طریق امان نظر و تعمق و توجه به اصول و قواعد آن درک نخواهی کرد .

انگیزه قیام و وظیفه پیام آوران الهی

هر کس بخوبی ولو بطور اجمال می داند که فرستادگان الهی چه وظیفه‌هایی داشت‌اند، اینوظیفه در انحصار نبی اکرم (ص) نبوده بلکه جمیع پیامبران و فرستادگان الهی از ابتداء تا انتها انسانها را به اسلام و تسلیم درمقابل ارزشهای والای الهی و به توحیدات باری تعالی دعوت نموده‌اند اما این مساله پیش می‌آید که خوب این دعوت از انسانها به اسلام و توحیدالله

به چه منظور بوده است و اصولاً مفهوم پرستش یک خدا چیست؟ و چرا باید یکتائی خدا را پذیرا شد؟ بیان الهی در قرآن بیانگر مطلب است.

ما لکم من اله غیره

معبودی جز الله که یکتاست نمی باشد. چرا انبیاء اینسان برواحد بودن خدا تکیه داشتند و چرا آنها را بمصرانه به پرستش خدای واحد دعوت و از پرستش و پیروی طاغوت بر حذر می داشتند. انبیاء می گفتند: *اعبدوا الله ما لکم من اله غیره*. پرستشگر فقط خدا باشید چرا که معبودی جز او برای شما نیست. چرا چنین می گفتند؟ آیا با این شعار فقط می خواستند که در معابدشان تحولی ایجاد کرده و صرفاً در مقابل یکتای واحد سر بر خاک ساینند و اینکه در شئون و امور مملکت خود آزاد باشند و هر چه می خواهند بکنند و مطیع هر پادشاهی یا فرماندهی که می خواهند باشند. آیا صرفاً پیامبران چنین می خواستند خیر چرا که حکومت ها و مقامات مگردیوانه بودند که آنها را از انجام واجبات و مناسک عبادی مانع شوند و در مسائلی دخالت کنند که هیچگونه تضادی با منافع آنها نداشته باشد؟ پس انگیزه درگیری و مخالفت با پیامبران و تحریک توده ها علیه آنها چه بوده؟ قرآن به هراحت این موضع را بیان می کند. قرآن آشکارا می گوید درگیری کفار در یک مبارزه مستمر با پیامبران بخاطر انکار وجود خدا نبود بلکه شاید اعتراف داشتند باینکه خداوند آسمانها و زمین را آفریده خودشان مخلوق خدا هستند. و اینکه هموست که امور را تنظیم و تدبیر می کند و اوست که باران می بارد و بادهای باران را می فرستد و خورشید و ماه و زمین و آسمان و محتویات آن به دست قدرت اوست. بگو زمین و کسانی که در آن هستند اگر می دانید مال کیست؟ خواهند گفت مال خداست بگو آیا متذکر حقایق نمی شوید؟ بگو پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار عرش بزرگ کیست؟ خواهند گفت خدا و بگو آیا پروا پیشه نمی شوید بگو مالکیت و حقیقت هر چیز به دست کیست همان که همه به او

پناهنده می شوند و او به هیچ کس پناهنده نمی شود اگر می دانید بگوئید خواهند گفت بدست خداست بگو پس مسحور و مجذوب چه عاملی هستید .

(مؤمنون ، آیات ۸۴-۸۹)

و می فرماید : و اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمانها زمین را آفریده و چه کسی خورشید و ماه را در بند و تسخیر آفریدگان خود ساخته است ، مسلماً " می گویند خداوند ، پس اینان به کدام سمت گرایش داده می شوند. و اگر سؤال کنی چه کسی آب حیاتبخش را که زنده گر زمین است از آسمانها فرود می آورد ، محققاً " می گویند : خداوند .

(عنکبوت ، آیات ۶۱-۶۳)

و می فرماید : و اگر بپرسی چه کسی آنها را آفرید می گویند خداوند . پس به کدام جهت سوق داده می شوند .

(زحرف ، آیه ۸۶)

از آیات چنین بر می آید که کفار و مشرکین مخالفتی در وجود و حضور خدا در آفرینش ندارند و اعتراضی باینکه پدیده های طبیعت مخلوق اوست و اینکه مالکیت تمامی چیزها بدست خداست ، ندارند . اینگونه پیداست که فرستادگان الهی نیامدند که آنها را به عقیده های که بآن اعتراف دارند بخوانند ، بنابراین انگیزش پیامبران به چه منظور بوده است و دعوا و درگیری میان آنها و فرستادگان الهی بر سر چه بوده است ؟

قرآن توضیح می دهد که : فرستادگان الهی در دعوت خود می گفتند : کسی که آسمان و زمین را آفرید و شما را خلق کرد همو پروردگار و معبود شماست ، بنابراین شما جز او کسی را به الوهیت و ربوبیت انتخاب نکنید و مثل و شبیه برای او نسازید ، اما آنها آمادگی پذیرفتن این حقیقت نبودند .

بنابراین چه چیزی آنها را از حسن گزینش باز می داشت و اساساً چه ضرری برای آنها داشت ، و مفهوم "الله" و "رب" چیست ؟ و چه عاملی سبب می شد که انبیاء را وادار سازد که مصرانه بگویند "خدا" پروردگار و معبود

آنهاست؟ و چه عاملی سبب گریز آنها از دعوت انبیاء می‌شد؟

الله: معبود

همه ما مفهوم «الله» را می‌دانیم که معبود است، معبود پرستشگران، و عبادت به معنای شعائر و مناسک تنها نیست، بل عبدی که زندگی عابدانه و توأم با پرستش داشته باشد زندگیش کلاً "عبادتست". اقدام به خدمت و انجام رکوع و سجود و تلاش و کوشش در اطاعت از خدا و قیام به «ما امر الله» و «مانهی عنه» و خضوع در مقابل قدرت الهی، و مطیع بودن در برابر جبروتش و فرمانبری از تمامی قوانین و پرهیز از مخالفت فرمان او، و فداکاری و بذل کوشش در راه خشنودی او... همه و همه عبادت است و معبود کسی است که در اینگونه اعمال او را مورد پرستش و نیایش و اطاعت قرار دهد.

رب: پرورنده

رب بمعنای مربی است و پیداست که امر و فرمان مربی مطاع است. بهمین مناسبت مربی بر معنای مالک و «آقای مطاع» نیز اطلاق می‌شود. چنانکه گفته می‌شود «رب المال» و «رب الدار» بنابراین هر چیزی را که انسان «رازق» و «مربی» خود قرار دهد از او امید عطف و امنیت و ترقی و پناهندگی دارد، و می‌ترسد که مبادا خشمش بزیان او تمام شده و حیات و عیش او را مکدر سازد اینست که او را آقا و مالک قابل اطاعت دانسته از فرمانش سرپیچی نمی‌کند پس «رب» او همان است.

پس از توضیح مفهوم این دو واژه، اینطور تصور کنید که چیزی در میان مخلوقات آسمان و زمین بشکل انسان در می‌آید و می‌گوید: «... انی الهلک و ربک فاعبدنی» من معبود و پروردگار شما هستم مرا پرستش کنید. آیا خیال می‌کنید که آن چیز، سنگ یا درخت یا حیوان یا خورشید یا ماه یا یکی از اجرام سماوی است؟ خیر، بخدا سوگند هرگز چنین نیست

که چیزی بصورت انسان درآید و ادعای الوهیت و ربوبیت کند، بل این انسان است که حب قدرت و مقام و خودخواهی او را و امیدارد که خود را معبود دیگر انسانها کند و آنها را مجبور به بندگی و فرمانبری سازد، و سایر افراد را ابراز تحقق هوسش قرار دهد، انسان هیچ چیز را لذت بخش تر و شیرین تر از معبود ساختن خود نمی داند، خصوصا "آنکه به درهم و دیناری رسد یا که بمنبوغ و زیرکی دست یازد، اینجا است که نفسش او را وسوسه می کند و او را از حدود فطرتش بیرون می کشد و از اریکه الوهیت بالا می برد و دلش می خواهد که تمام ضعیف شدگان و مستمندان را به بند بندگی کشاند.

کسانی که می خواهند به اوج قله الوهیت برسند بر دو نوعند و رهرو دو طریق گوناگون می باشند.

نوع اول کسانی که جرأت بسیار داشته، یا وسائل و ابزاری دارند که هوس کاذب آنها را بی شرمانه پاسخ می گوید. مثالی می زنیم:

فرعون کسی بود که به داده های الهی مغرور و فریفته شده و جلال و شکوه و پادشاهی و تجهیزات نظامی و قدرت ظاهری او را از مسیر فطرت بیرون رانده آنسان که در مصر عربده می کشید:

« انا ربکم الا علی » ، « و ما علمت لکم من اله غیری »

من خدایگان برتر شما هستم، و جز خود معبودی برای شما نمی بینم. « غلط های زیاد این پادشاه ستمگر به بعثت موسی از سوی خدا به طرف او و دارو دستماش منجر شد، موسی او را به مسیر مستقیم الهی دعوت نمود و باو گفت:

آیا می خواهی از این آلودگی پاک شوی و ترا به سوی پرورندهات رهبری کنم و از اوا حساس شرم و خشیت کنی، موسی پدیده معجزه آمیز بزرگی را برای او به نمایش گذاشت.

و از آن ابر قدرت خود خواه خواست که کنار برود و بنی اسرائیل را آزاد و رها سازد.

فرعون ستمگر پاسخ داد:

« اگر جز من معبود دیگری برگزینی ، ترا به زندان میافکنم . »

و نیز شاهی که با پیشوای ما ، قهرمان توحید در افتاد و با او به مباحثه پرداخت که قرآن در مورد او میفرماید : آیا نمی دانی که یکی از رهبران کفر (نمرود) با ابراهیم در مورد پروردگار به مجادله و بحث و گفتگو پرداخت در مورد خدایی که منصب پادشاهی را او بوی تفویض کرده بود . وقتی ابراهیم بیان داشت که پروردگار من زنده گر و مرده ساز است او گفت من نیز زنده می سازم و می میرانم . ابراهیم توضیح داد خداوند خورشید را از مشرق بیرون می کشد ، تو آنرا از مغرب برآر ، که ناگهان با این استدلال مردک کافر به بهت و حیرت فرو رفت . اینست که خداوند ستمکاران را رهبری و رهنمون نمی کند . (بقره ۲۵۸)

چه چیزی آن پادشاه کفر و ستم را مبهور ساخت ؟ او منکر خدا نبود ، بلکه معتقد بود که خداوند مالک جهان و کلید همه رازها و رمزها و پدیده های هستی بدست اوست ، طلوع و غروب خورشید بفرمان اوست ، بنابراین نزاع در این نبود که پروردگار جهان هستی کیست ؟

و درگیری در مالکیت چیزها بدست او نبود ؟ بل جدال و مخالفتش در این بود که مالک وجودی توده مردم و خصوصا آنها که در بابل بودند ، کیست ؟ ادعایش این نبود که من خداوندم بلکه می گفت من صاحب این کشور و مالک توده مردم هستم ، و این بیان را باین علت داشت که چون زمام امور مملکت بدست او بود ، خود را مالک مردم نیز می دانست ، هر طور که می خواست رفتار می کرد ، ملت را با عصای سلطان و سلطه گری بهر سو که هوسهایش می خواست ، سوق می داد ، در خودش این قدرت را احساس می کرد که می تواند هر کس را بخواهد گردن بزند ، و یا هر کس را می خواست آزاد کند ، اینطور احساس و باور کرده بود که هر حکم و فرمانی که می دهد هیچکس را جرأت اعتراض و عدم پذیرش آن نبود . اینست که از ابراهیم قهرمان توحید می خواهد که به ربوبیتش معترف و منقاد امرش و همانطور که مردم او را می پرستند او

نیز پرستشگرش باشد. اما وقتی ابراهیم (ع) فرمود: «من جز پروردگار آسمانها و زمین که در واقع رب العالمین است، برای خود ربی نمی‌شناسم و جز او را پرستشگر نمی‌باشم، همان کسی که خورشید در مطلع و مغرب خود او را می‌پرستد و اطاعت امر می‌کند، مبهوت و متحیر می‌شود، حیرت و بهت او از این بود که چگونه چنین مردی با چنان استدلال و بیان کوبنده‌ای او را محکوم می‌سازد. این ادعای الوهیت فرعون و نمرود، انحصاری و اختصاصی به آن دو ندارد، بل در هرزمینی و در هر زمانی پادشاهان و رؤسای جمهوری یک‌کده بی‌فکر ادعای الوهیت می‌کنند، در همین کشور ایران پادشاهان را با لفظ «خدا» و «خداوند» مخاطب می‌ساختند و مردم احمق نیز با رعایت جمیع آداب عبادت، اقدام به عبودیت آنها می‌کردند، در حالیکه هیچکس فکر نمی‌کرد که «ملک» یا پادشاه نمی‌شود که «خدا» یا خدایگان یعنی «الله» باشد. و خود پادشاهان نیز ادعای خدائی نداشتند، همینطور در هند خاندانهای حاکم بودند که این به نسبت خود را به «خدایان دیوتا» می‌رساندند. حتی امروز نیز در هند دو خانواده هست که خود را فرزندان خورشید و ماه می‌دانند (سورج بنسی و جندر بنسی). و مردم هند پادشاهان را با واژه «ان داتا» یعنی رازق خطاب می‌کردند و سر بر آستانشان می‌سائیدند.

مردم همواره در عصرها و نسلهای گذشته این چنین بودند، همین الان نیز در کشورهای بزرگ جهان پادشاهان را با کلماتی نظیر «اله» و «رب» که در مفهوم بهمان معناست مورد خطاب و ستایش قرار می‌دهند. و در کشورهایی که اینگونه واژه‌های صریح باین معنا جریان ندارد، روح این عمل ضدانقلابی در وجود مردم به چشم می‌خورد. لزومی ندارد که شخصی بیاید و بگوید هان ای مردم من «الله» و «رب» شما هستم، بلکه کافیست فقط روح و قلب و جسم آنها را مالک باشد و بر خون و مالشان هر طور که می‌خواهد حکومت کند، و با معضای سلطه‌گری و سیاست استبداد مطلق بر آنها تسلط یابد، و عملاً و معنا بر آنها مقام الوهیت و ربوبیت داشته باشد، و گرچه با کلمات بزبان نیآورد،

لکن همینقدر که از او فرمانبری بی چون و چرا کردند به الوهیت و ربوبیتش کردن نهادماند، خلاصه اینکه گروهی ادعای الوهیت و ربوبیت را مستقیماً و آشکارا ابراز می‌دارند، اما نوع دیگر نیز هستند که نیرو و ابزاری مادی در اختیار ندارند که باین ادعای خطیر دست یازند، و مردم را تابع اراده خود سازند. آنها به نوعی اسلحه، مسلح‌اند که آن، سلاح چشم بندی و دروغ و حقه‌بازی است که بدان وسیله قلب و روح مردم را تسخیر و مسحور می‌کنند، اینها به روح، یا خدای «دیوتا»، یا بت، یا قبر، یا ستاره یا درخت تکیه می‌کنند، و آنها را «اله» خود می‌سازند. و به مردم می‌گویند که این پدیده، این شخص، این چیز «اله» شماست، اومی تواند به شما سود یا زیان برساند، اوست که می‌تواند نیازهای شما را برآورد، او شما را یاری می‌دهد، اگر او را راضی نکنید شما را به نوع قحطی و بیماری و دردهای گوناگون دچار می‌کند، و اگر او را راضی کنید و از او طلب بخشش کنید شما را یاری می‌کند و دست شما را می‌گیرد، اما راه رضایت و جلب عنایت آنها راجز ما کسی نمی‌داند، بیائید ما را وسیله وصول بآنها قرار دهید، ما را تعظیم و تکریم و خشنود سازید، هر چه دارید به ما بدهید، مالتان جانتان، ناموستان، تاماشا را بآنها برسانیم، آنوقت گروهی از مردم احمق به شرک دچار می‌شوند. باین ترتیب و به وسیله این خدایان دروغین و باطل است که این گروه از حقه‌بازان و شبده‌گران پایه‌های الوهیت خود را در معابد می‌گذارند، و برگرده مردم سوار می‌شوند و شهوات کثیف خود را اشباع می‌کنند. از این گروه، دستمای بصورت کاهن، پیشگو، و منجم و فالگیر و کتاب نویس، جدا می‌شوند که به حقه‌بازی می‌پردازند. و گروهی از آنها معترفند که مثل دیگر مردم بنده خداوند هستند، اما معتقدند که چون بخداوند بطور مستقیم ناممکن بل وسیله و واسطه لازم است، و مدعی هستند که آنها را می‌توانند بخدا نزدیک سازند، و اعمال عبادی و آداب بندگی فقط بوسیله آنهاست که به نتیجه می‌رسد، و نیز سنت‌ها و شعائر مذهبی بدست آنها و بوسیله آنها تحقق می‌یابد. و گروهی مستبدانه

کتاب خدا را در انحصار خود قرار داده و خویش را حامل دعوت الهی می داند و عامه مردم را از تعلیم و تعلم محروم ساخته و در میان مردم حکم خود را اجراء می کنند، هر چه را بخواهند حلال و هر چه را بخواهند حرام می گردانند، باین گمان که خداوند به زبان آنها سخن می گوید، و با این حيله مردم را مجبور با طاعت خویش ساخته و خود را ارباب من دون الله آنها قرار می دهند. این اصل در میان برهمنها و یابی های سادملوح رایج است که با اسمهای مختلف بر آنها اعمال می شود، این گروه شیادان برخی از ملت ها و قبیله ها و خاندانها را تنها آلت اجرای سیادت و سلطه خود بر توده مردم می دانند.

وقتی به جوامع انسانی از این دیدگاه می نگریم، می بینیم که منشاء فساد و شرارت حقیقی همان مساله الوهیت مردم بر مردم یا بطور مستقیم یا غیرمستقیم است و این همان نظریه شومی است که سرور از آن متولد و سپس همواره چشمه های دیگر شر و فساد در هر مکانی زائیده می شود.

اما خداوند به اسرار فطری انسان آگاه است و چیزی از شرور نفوس و هوسها بر او پوشیده نمی باشد. لکن آزمونهای تاریخی در طول قرنهای متعددی برای ما روشن ساخته که انسان نمی تواند بدون گزینش "اله" و "رب" زندگی کند. "اله" و "ربی" که او را از معبود و پروردگار دیگر بی نیاز سازد. و در این شرایط اگر به "الله" و پروردگار حقیقی جهان تمکین نکند و تسلیم او نشود، انبوه لشکرا ربان و خدایان باطل بیشمار بر او تسلط و حاکمیت خواهند یافت.

اگر تردیدی هست، به حزب کمونیست شوروی نگاه کنید آیا زمام دفتر سیاسی کشور به دست اربابانی جز خدا نمی باشد؟

و آیا استالین رهبر بزرگ و قهرمان، و رب اعلاي آنها نیست؟ آیا در سراسر کشور از کوچکترین روستاها و مزارع روستائی تا شهرهای بزرگ تصویر "اله" روس و طغیانگر معروفشان بچشم نمی خورد؟ و آیا می دانی که نظام

کمونیسم در سرزمین لهستان چگونه مستولی شد؟

ابتدا هزاران هزار نسخه از تصویر «استالین» را به هر روستا فرستادند که اول قبل از هر چیزی معبود بزرگ و پروردگار عظیمشان را بشناسند، آنگاه داخل مکتب بلشویک شوند، روی چه حسابی یک انسان مثل ما که از یک نر و ماده آفریده شده باید چنین اهمیتی پیدا کند؟

بچه دلیل یک مرد هر چند هم که نماینده جماعتی و گروهی باشد باید بر میلیونها انسان و بر روح و قلب آنها تسلط یابد تا جائیکه عظمت و کبریائی او در رک و بی آنها جاری باشد؟ آیا این از شیوه های دیکتاتوری فردی نیست؟ اینجاست که در می یابیم که چگونه انسانی معبود انسان دیگری می شود، و بدینسان است که «فرعونیسیم» و «نمرو دیسم» و «سزاریسم» زائیده می شوند و در هر زمانی ریشه می گستراند.

در ایتالیا نیز مجلس «فاشیسم کبیر» را که مجمع و باشگاه خدایان است ملاحظه می شود که موسولینی در مقام بزرگترین سمبل معبود آنهاست. در آلمان نیز رهبران حزب نازیسم، خدایان مردم می شوند، که در راستان معبود بزرگتر یعنی هیتلر قرار گرفته است.

خیال نکنید که انگلیس دموکراتیک نیز خالی از «آلهه باطله» است، یا تصور نکنید که بانک بزرگ انگلستان و گروهی از افراد طبقه اشراف که اصحاب مال و ارباب سیاستند که «خدایان» نیستند بلکه آنها نیز با «زر» و «زور» مالک الرقاب جمهور مردم بوده و آنها را در برابر منافع و مصالح سیری ناپذیر خود به خضوع کشاندانند.

در آمریکا نیز تعداد انگشت شماری از سرمایه داران گردن کلفت مستبدانه بر منافع ثروت مردم حاکمیت داشته و ستمگرانه بر جان و مال و خون مردم حکومت می کنند. اینست که به فضل ثرویشان ملت آمریکا را بنده و برده خویش ساختهماند.

خلاصه اینکه هر جا نظر می کنی ملتی و قومی را می بینی که گروهی

بر آنها الوهیت و ربوبیت دارند، حال گاهی بصورت طبقه است، گامبشکل حزب سیاسی، زمانی بصورت مکتب‌های من درآوردی و مستبدان بر آنها حکومت می‌کنند و خلق مستضعف را ندای دهند. «ما علمت لکم من الغیری» اینجاست که هیچ انسانی را در هیچ نقطه از زمین نمی‌توان بی «اله» یافت.

حال باید دید ثمرات الوهیت انسان بر انسان و عواقب ناشی از آن چیست؟ درست مثل اینست که یک انسان احمق و سفیه رئیس شهر بانی شود و یا که انسان بی‌سواد و کژ رفتاری متصدی منصب نخست‌وزیری گردد. پیدایش احساس الوهیت بنوبه خود انسان را از حدود خویش بیرون می‌برد، و اگر بیرون نبرد انسانی معتدل در اندیشه نگهش می‌دارد، آیا انسان می‌تواند دارای یک علم جهانشمول و عدل و عفت و زهد دنیوی و پرهیز از تمایلات نفسانی که مورد نیاز مقام الوهیت است، باشد.

اینجاست که هر زمانی که بنوعی الوهیت انسان بر انسان قد علم می‌کرده، ستم و بی‌عدالتی و بهره‌کشی ظالمانه و تکبر در زمین خدا چهره می‌نموده، و روح انسانی را از آزادی فطری محروم می‌ساخته و عقل و اندیشه بشری را مغلوب خود و سرشت فطری و ویژگیهای فکری را دچار انواع اسارتها نموده، و شخصیت انسانی را از وصول به کمال و رشد باز می‌دارد.

چیزها و راست فرموده پیامبر اکرم (بر او باد از لبان پاک‌درو) که: خداوند می‌فرماید من بندگانم را بر اساس توحیدی پاک آفریدم، شیاطین از هر سو آمدند و آنها را از دین خارج ساختند و آنچه را که برایشان حلال کرده بودم، حرام نمودن.

روشن شد که «الوهیت انسان بر انسان» ریشه تمام بدبختی‌ها و تباهی‌ها و معصیبت‌هاست، مرضی است که اخلاق و روحانیت و نیروهای علمی و فکری انسان را فاسد و تباه ساخته و مدنیت و حیات اجتماعی و سیاسی و اقتصادی او را چون آکله می‌خورد، بدیگر سخن این بیماری انسانیت بشرا چون خوره می‌جود.

انسانیت را از کهن‌ترین زمانها در تاریخ انسان خورده و همواره نیز در حال خوردن است. درمان و علاج این بیماری کفر به طاغوت و قیام علیه آنست و درهمین حال ایمان بخدای نیرومندی که جز او معبودشایسته پرستشی نیست، الوهیت و ربوبیت ویژه ذات اقدس او می‌باشد، که این تنها راه نجات از چنگال گرگهای انسان نما و قطاع الطریق‌هاست. و رهائی از اینهمه طاغوت و خدایان باطله جز بوسیله ایمان به خداوند امکان پذیر نخواهد بود.

وظیفهٔ پیام‌آوران راستین

انقلاب و اصلاحات حقیقی که در جامعه انسانی رخ داده، بدست فرستادگان الهی صورت گرفته است، و این نظریه شایسته که انگیزه ارسال پیام‌آوران الهی است در جهت نابودی زنجیرهای بندگی و عبودیت در مقابل خدایان دروغین و استثمار ستمگرانه انسان از انسان بوده است.

فلسفه انگیزش انبیاء در جهت تخفیف تجاوزات افرادی است که

از حدود انسانی خود پا فراتر نمی‌نهند و آنها را در مسیری قرار می‌دهند که تقدیرها و تحدیدهای الهی معین فرموده است، و دست ستم خیز آنها را گرفته و بسزای اعمال‌شان می‌رسانند، به انسان‌ها رشد و ترقی داده آنگاه به کلمه واحد و وحدت و تحت یک نظام انسانی عادلانه به کمال رهنمون می‌شوند تمام آنها خویش را بنده خدا معرفی کرده و باین مارک افتخار می‌ورزیدند، جمیع آنها از آدم تا خاتم انبیاء رسالتی واحد و مشترک برای انسانها داشته‌اند و آن عبارتست از:

«ای انسان‌ها پرستشگر خدا باشید چون جز او معبود شایسته پرستش نیست»، یا قوم اعدوا لله ما لکم من الله غیره «این بیانیه نوح، هود، درخواست صالح و شعیب و پیامبر اکرم که از زبان‌های پاک بر جمیع آنها درود و رحمت الهی باد، بوده است.

در موضعی از قرآن آمده است: من بشما بیم، می‌دهم که از پرستش مبدا هستی روی برنتابید و اینکه بدانید معبودی شایسته جز خدای واحد قهار که پروردگار آسمانها و زمین و محتویات آنهاست نمی‌باشد. همو که قدرت بخش و بخشنده است. (سوره نحل ۶۵، ۶۶)

و نیز می‌فرماید، پروردگار شما خدایی است که آسمانها و زمین و خورشید و ماه و سیارات که بفرمان او هستند، آفرید. هشیار باشید که آفرینندگی و امر بدست اوست. (اعراف: ۵۴)

و همچنین: خدای شما آنست که پروردگار شماست، معبودی جز او که آفریننده هر پدیده‌ایست نیست، پرستشگر ذات اقدس او باشید که بر هر چیز نظارت و وکالت دارد. (انعام ۱۰۲)

پیام دیگری می‌فرماید، فرمان داده شده که خدا را با اخلاصی که دین را در انحصار او می‌کند پرستش کنید. (بینه: ۵)

و بالاخره می‌فرماید: بیانیه در مورد یک کلمه میان همه ما یکسان و مشترک است به گفتگو بنشینیم و بگوئیم که «جز الله» را نمی‌پرستیم و

به او کوچکترین شرکی نمی‌آوریم و اینکه یکدیگر را ارباب و صاحب اختیار خود نسازیم جز خداوند تبارک و تعالی را. (آل عمران: ۶۴)

این پیام‌رسانی عقل و اندیشه و روح و نیروهای عقلی و استعدادهای مادی و امکانات درونی را از زیر بار سنگین زنجیرهای بندگی می‌رهانند و انسانها را از انبوه زنجیرهایی که در زیر آن له میشد نجات می‌بخشد.

در حقیقت این همان اعلامیه آزادیبخش حقوق بشر است، و همانی است که خدای عزوجل پیامبرش را بخاطر آن مورد ستایش قرار داده‌است: «و یصنع عنهم اصرهم و الاغلال التي كانت علیهم» پیامبر اکرم با پیام آسمانی خود، انسان‌ها را از زیر بار زنجیرهای بندگی و استثمار رهانید و آنها را از بردگی‌ها، ستم‌ها، تبعیضات، تجاوزات، نجات بخشید.

* * *

تئوری سیاسی در اسلام و ریشه اساسی آن

این عقیده روح آن نظامی است که بنیانگذارش انبیاء (ص) بودند . محوری که براساس آن ستون نظریه سیاسی در اسلام بر مبنای آن می چرخد ، و اینکه جمیع قدرت ها و نیروهای امری و قانونگذاری انسانها از آن سرچشمه می گیرد . هیچ انسانی حقی ندارد که امر خود را در مورد دیگر انسانها به اجراء گذارد و آنها را مطیع خود سازد ، یا نباید قانونی باشد که برپایه

آن دیگر افراد به انقیاد و اطاعت کسی درآید، که این امر اختصاص بخداوند یکتا دارد و هیچکس را نباید با او شریک ساخت، چنانکه می فرماید:

«حکومت منحصر» در اختیار خداست. او فرمان داده است که جز

او نپرستید، دین استوار و قیام ساز همین است. (یوسف: ۴۵)

گویند آیا کوچکترین دخالتی در این امر میتوانیم داشته باشیم. بگو

امر تماما" در انحصار «الله» است. (آل عمران: ۱۵۴)

توصیفات خود را بدروغ می گوئید که این حلال است و آن حرام.

(نحل: ۱۶۶)

کسانی که بر اساس «ما انزل الله» حکومت نکنند، ستمگرند.

(مائده: ۴۵)

این آیات نشانگر آنست که حاکمیت صرفا" در انحصار خداوند

است و قانگذاری فقط حق اختصاصی اوست و هیچکس. (حتی اگر پیغمبر

باشد) نمیتواند امر و نهی کند جز آنکه از طرف خدا سلطه و مقام تشریع

یافته باشد و پیامبر خود نیز تابع «ما یوحی الیه» بوده است.

«ان اتبع الا ما یوحی الی»

من تابع آنچه وحی می شود هستم.

تازه اطاعت از پیغمبر نیز به موجب اجراء و ابلاغ احکام الهی

واجب می گردد. که خداوند تبارک می فرماید:

هیچ فرستاده ای را ارسال نداشتیم جز آنکه بفرمان الهی مورد

(النساء: ۶۴)

متابعت و اطاعت قرار گیرد.

پیامبران کسانی هستند که صاحب کتاب حکمت و حکومت و سیستم

اطلاعاتی و پیام رسانی می باشند.

«اولئک الذین آتیناهم الکتاب والحکم والنبوه» (انعام ۸۹)

جای دیگر نیز می فرماید:

انسانی را که به او مقام پیامبری داده و او را صاحب کتاب و حکمت

و حکومت و نبوت ساختیم ، نمیتواند به مردم بگوید خدا را کنار بگذارید و بنده پرستشگرمن باشید بلکه آنها (پیامبران) می‌گویند براساس تعلیمات کتاب الهی و برداشت‌های خود که مطالعه کرده‌اید ، خدا شناس باشید .

(آل عمران ۷۹)

بنابراین ویژگیهای اساسی دولت اسلامی چنانکه از آیات برمی‌آید عبارتند از :

۱- هیچ فرد یا خاندان یا طبقه یا حزب یا سایر طبقات در دولت هیچگونه حق حاکمیت ندارند ، چرا که حاکم حقیقی فقط خداوند است و سلطه حقیقی تنها ویژه ذات اقدس اوست ، همه افراد در یک چنین نظام «خدا حاکم» و سلطه الهی رعیت و بنده او هستند .

۲- هیچکس جز خدا حق ندارد هرچند که پشتیبان یکدیگر باشند در امر تشریع دخالتی کند و نمی‌توانند قانونی از سوی خود وضع کرده و یا کمترین تغییری در آنچه خداوند تشریع فرموده ، دهند .

۳- دولت اسلامی فقط باید براساس مشروعات و قوانینی که از جانب پروردگار نازل شده ، تأسیس شود ، هرچند که اوضاع و احوال و حکومت‌هایی که بدست این دولت است تغییرکند ، مع الوصف دولت اسلامی چون تابع حکم «ما انزل الله» و مجری فرمان الهی در میان خلق است ، نباید تابع تعایلات مردم باشد .

موضع دولت اسلامی

هرکس باین ویژگیها نظر افکند در وهله نخست خواهد دید که حکومت در اسلام به معنای دموکراسی غربی نیست، چرا که دموکراسی، شیوه حکومتی است که در آن سلطه و سیطره خاص ملت است و قوانین تغییر و تحول نباید جز بر مبنای رأی جمهور مردم، که بر حسب الهامات عقلی بحریان درمی آید، تغییر قانون تابع ارضاء تمایلات است و هرچه مورد امضا

عقل و خردشان نباشد بدیوار می‌کوبند و از برنامه خارج می‌شوند .
 اینها ویژگی‌های دموکراسی است و همانطور که پیداست کمترین
 اثری از آنها در اسلام نیست ، و صحیح نیست که کلمه دموکراسی را برنظام
 اسلامی اطلاق کنیم ، بل درست‌تر تعبیر کلمه حکومت الهی یا تئوکراسی
 است ، اما تئوکراسی اروپائی با حکومت الهی یا تئوکراسی اسلامی اختلاف
 فاحشی دارد ، چراکه برداشت کشیشان و رهبران مذهبی اروپا از تئوکراسی
 با اصل حکومت الهی اسلامی تفاوت دارد و تئوکراسی در غرب یعنی حاکمیت
 روحانیون کلیسا ، که قوانین را از خود برحسب تمایلات نفسانی و هوسهای
 درونی خود ، برای مردم وضع می‌کنند که بدینوسیله مالوهیت خود را برعموم
 مردم کشور تحمیل می‌نمایند که خود را در پشت قانون الهی مخفی و پوشیده
 می‌دارند ، شایسته نیست یک چنین حکومتی شیطانی بنام حکومت الهی
 تعبیر شود (۱) اما در زمینه تئوکراسی یعنی سیستم حکومت ، الهی که اسلام
 آنرا ارائه داد هیچگاه تحت تأثیر طبقه خاصی از متولیان مذهب یا بزرگان
 و مشایخ نبوده بل نظارت و کنترل آن بدست عموم مسلمین است یعنی کسانی
 متعهد اجرای شریعت الهی و مسئول اقدام با امور مربوطه می‌باشند که اجرا
 و اقدام هر دو باید مطابق ما انزل الله و شیوه و سنت پیامبر خدا باشد .
 و اگر بتوان اصطلاح نوینی برای این روند تکامل خیز برگزید مسلمانان
 واژه « تئوکراسی - دموکراسی » یا به تعبیر مختصر تئودموکراسی یا حکومت
 الهی دموکراسی را میتوان باین نوع از نظام‌های حکومتی عنوان بخشید

۱- پاپها و اسقف‌های مسیحی جز یک‌سری مواظظ اخلاقی چیزی از مسیح (ع)
 ندارند ، بهمین دلیل است که از پیش خود قانون می‌تراشند ، قوانینی که
 مقتضی تمایلات نفسانی آنهاست ، و وقتی به اجراء می‌گذارند گویند اینها
 از جانب خداست ، قرآن می‌فرماید وای بر آنها که کتابی تدوین‌کنند و بگویند
 این از جانب خداست .

چرا که به مسلمین حاکمیت ملی محدود می‌دهد.

این پدیده حکومتی تحت قدرت و نفوذ خداوند توانا (Paramoncy) بوده و کسی آنرا رهبری می‌کند که غلبه‌ناپذیر است و قوه اجرائیه (Executive) جز با افکار و نظریات مسلمین شکل نمی‌گیرد و عزل از مقام اجرائی در دست خود مسلمین است و همینطور تمام کارها و اموری که در آئین اسلام حکم صریح و روشنی از آن بچشم نمی‌خورد و بیانیهای قطعی در موردش یافت نمی‌شود محکوم به قضاوت اجماع مسلمین است. مضافا اینکه هرگاه نیازی به توضیح قانون یا تشریح نصی از نصوص آئین مبین باشد فقط طبقه یا اسره و گروه خاصی به بیانش قیام نمی‌کنند بل شرح و تبیینش بعهدہ کسانی است که از میان عموم مسلمین به درجه اجتهاد رسیده‌اند.

بهمین جهت است که حکومت اسلامی رادموکراسی (Democracy)

برمی‌شمرد.

جزآنکه (همانطور که سابقا" یاد کردیم) اگر نص صریحی از امرای مسلمین یا مجتهد یا عالم اسلامی باشد و هیچگونه مجلس قانونگذاری Legislature نداشته باشند و حتی بالاتر اینکه اگر برای تمام مسلمین در جهان امکان نداشته باشد که یک کلمه را اصلاح یا تغییر دهند اینجاست که اطلاق واژه تئوکراسی صحت و تحقق می‌یابد.

جواب يك شبهه

ممکن است کسی انگشت خود را در این موضع گذاشته و بگوید: اسلام دموکراسی را مقید به حدود و قیود گوناگون کرده و این خود بدان معناست که اسلام آزادی رأی و اندیشه را از انسان سلب نموده است حالیکه طبق مدعایی که (در سطور پیش) داشتید شما مسلمین معتقدید که خداوند تبارک و تعالی به مردم آزادی بیان و اندیشه و حریت ارائه نیروهای انسانی عنایت

فرموده؟

پاسخ اینکه خداوند امر قانونگذاری و تشریع را بخود اختصاص نداده که آزادی فطری را در مقابل از مردم بگیرد بل جهت تخصیص بخود جلوگیری از هرگونه تجاوز و عدوان تجاوزگران و منع از ضلالت و انحراف توده مردم از صراط حق بوده تا مردم با تعدی متجاوزین و ضلالت، پیمایشگر طرق گوناگون نبوده و به مهالک اندر افتادن بدور مانند.

و این به اصطلاح، دموکراسی فریبگر و پرزرق و برق غربی که متولیان رسمیش همواره از آن دم می‌زنند و با این واژه درازه گون به درازه‌گویی می‌نشینند و حاکمیت و سیادت و تسلط ملی *Popular Sovereignty* که در آن بچشم می‌خورد. هرگاه متعمقانه به اندرونش و آگاهانه و عالمانه به عمقش نظر افکنید خواهید یافت که عناصر متشکل سازند مابین به اصطلاح دموکراسی تمام قوانین را به مورد اجراء نمی‌گذارند بلکه ناچارند قدرت و نفوذ خود را به‌اشخاصی که از میان خود انتخاب می‌کنند بسپارند تا قوانینی وضع کنند و آنرا بمورد اجرا گذارند، این است که بمنظور تحقق این هدف سیستمی خاص برای انتخابات مقرر می‌دارند که غالباً "در این سیستم کسانی موفق اند که مردم را بفریبند و بر عقل و اندیشه آنها با پول و ثروت و کمی دانش و زیرکی و توجه کاذب استیلاء یابند و بعد آن قانون ظالمانه را با همان نیروی برخاسته از ملت بر آنها حاکم و جاری می‌سازند بعد این پیروزمندان با رأی ملت، خدایان حاکم بر آنها می‌شوند.

و هر قانونی را که بخواهند وضع می‌کنند و این نه بخاطر مصالح ملت بل بمنظور تحقق منافع شخصی و مصالح ویژه طبقاتی که بدان وابسته‌اند می‌باشد - این پدیده دردناک همان پدیده ایست که آمریکا و انگلستان و سایر کشورهایی که امروزه مدعی بهشت دموکراسی هستند گرفتار آنند.

صرفنظر از ایندو مفسد فرض پذیرفتیم که قوانینی که در آن کشورها وضع می‌شود برخاسته از رضایت عموم باشد مسأله اینجاست که تجربیات

و آزمونهای گوناگون اثبات کرده است که مردم نمی‌توانند مصالح و منافع خویش را تشخیص دهند. چراکه بشر طوری آفریده شده که نوعی ضعف فطری نهفته در وجودش موج می‌زند در اکثر موارد و امور زندگی قسمتی از حقیقت را می‌نگرد و آنسوی دیگر قضیه را نمی‌بیند و غالباً "قضاوتش بر محور عدل نمی‌باشد."

و اکثراً "مغلوب و محکوم امیال خود می‌باشد بهمین جهت یعنی بخاطر غلبه عواطف و شهوت بر وجودش بسیاری از حقایق را نفی کرده و نمی‌پذیرد."

نمونه‌های زیادی از این قبیل وجود دارد اما به منظور پرهیز از اطاله کلام به یک مثال اکتفاء می‌شود و آن قانون جلوگیری از شرابخواری و میخوارگی در آمریکا است (Prohibition Law) برای ملت آمریکا به‌وضوح ثابت شد که از جهت عقلی و هم از ناحیه علمی که مشروبات الکلی مضر بهداشت و برای تندرستی زیان‌مند و موجب فساد نیروهای فکر و اندیشه و ویرانگر سازمان عظیم تمدن انسانی است... با توجه باین حقایق و ایمان به صحت مضار و مفسد رفتارندم و نظرخواهی از مردم آمریکا منجر به وضع قانون تحریم میخوارگی گردید دولت این قانون را بصورت لایحه و سپس در معرض افکار عمومی و نظریات آنها قرار داد اما وقتی آنها بمورد اجرا گذاشتند اندکی نگذشت، آنها که قانون را با رأی خود و با نظر خود وضع کرده بودند بر علیه آن شوریدند و مجدداً "با عریضه‌های فسادآمیز خود شروع به نوشیدن شراب و مشروبات الکلی کردند و حتی صنعت عظیم شرابخواری را پی‌ریزی کرده و خبیث‌ترین و کثیف‌ترین انواع آنرا بارنگهای گوناگون بوجود آوردند. پی‌آمد این بی‌بند و باری کثرت فوق‌العاده زشتی‌ها و فحشاء در جامعه مزبور بود."

تا آنجا که ناچار شدند که تعهدات قانونی را که خود وضع کرده بودند نقض کرده و آنچه را که تحریم نموده بودند آزاد اعلام کنند چرا

این ماده کثیف که به ام الخبائث مشهور است آزاد اعلام شد؟ و یا چگونه این ماده که از نظر علمی و عقلی زیانش بثبوت رسیده بود سودمند جلوهگر شد؟ جز این نیست که نفس فرماندهان آنها بهمدی بر وجودشان استیلا یافت و زمام وجود خویش را بدست نفس سپردند و تسلیم فرمان نفس شده تا آنجا که هریک از آنها هوس خود را معبود خود ساختند و در پرستش این معبود باطل که نسخ قانون وضع شده بود چنان اصرار ورزیدند که در پی آن عقلا و علما به صحت آن اعتراف نمودند.

این آزمونی است که دولت باصلاح متعین آمریکا در چشم اندازی بسیاری نزدیک به ما ارائه داده است حالیکه در بایگانی تاریخ آزمون‌های بسیار زیادی نهفته است که می‌گوید:

انسان نمی‌تواند خود قانونگذار خودش باشد چرا که اگر از شرور پرستش خدایان کاذب رهید ممکن نیست بتواند از قید و تعبد شهوات جاهلی و تسلیم در مقابل فریب‌ها و تحریکات شیطان مخفی در وجودش رهایی یابد بنابراین بشر به شدیدترین وجه نیازمند است که حریت و آزادیش محدود به حدودی باشد که مناسب فطرت انسانی است و این خود بنفع او و بسود اجتماعی است که در آن زیست می‌کند. با توجه باین هدف عالی است که خداوند متعال آزادی انسانی را به قیودی که در قاموس اسلام حدود خدا گفته می‌شود مقید فرموده است این حدود شامل یکسری اصول و مبانی و احکام قاطعی می‌باشد که تا حیات انسانی بر مبنای حق و عدل و امن استوار گردد و از آن منحرف نگردد و تزلزل نپذیرد. اینها دستبندهای زیبای آزادیست که هیچکس را نسزد که از آن تجاوز کند.

آری مجازند که قوانین فرعی و ضوابط و مقررات و تبصره‌ها در لابلای حدود آن که گهگاه با حوادثی برخورد میکنند وضع کنند اما همینکه از آن تجاوز کردند ناچار نظام اجتماعی انسانی بطور کامل گرفتار اختلاف می‌شود.

مقصود از آن سوی حدود خدا؟

نمونه‌های در زمینه حیات اقتصادی برای شما بازگو می‌کنم همانطور که می‌دانیم خداوند متعال در نظامنامه خود (قرآن) حدودی را یادآور فرموده است این حدود در مورد حیات اقتصادی عبارت از اثبات حق مالکیت فردی و فرمان پرداخت زکات و تحریم ربا و قمار و منع از احتکار و تشریح قانون ارث تحت شرایط مشخص و معلوم می‌باشد بنابراین اگر انسان این حدود را رعایت و بر حفظ آن کوشید و حیات اقتصادی خود را در کادر مشخص آن پی‌ریزی نمود بقای آزادی شخصی *Personal-Liberty* سالم و بی‌عیب و بدون درگیری تضمین می‌شود. این از یک‌سواز سوی دیگر مسأله تولید تسلط طلبانه یک طبقه بر طبقه دیگر که آغازش سرمایه‌داری *Capitalism* بیدادگر است و پایانش سیطره وحشیانه و طاغوت صفت کارگران می‌باشد از میان می‌رود.

همینطور اگر نگاهی به زندگی خانوادگی افکنیم *Family Life* در این پدیده اگر پیوند زناشوئی از هم گسیخته و این پیوند بی‌عنایت رها شود خانه مشحون از ستم و بیداد شده محل تخم‌گذاری شیاطین و تولید مثل عفريت شیطان می‌گردد اما خداوند پدیده زناشوئی را مقید بر رعایت حدود حجاب شرعی و تشریح قوامیت مردان در امر زندگی نموده و حقوق زن و فرزند و احکام طلاق و جدائی و حکم تعدد زوجات را تحت شروط خاص وحد زنا و قذف را بیان فرموده‌است. خداوند تمام این‌ها را تبیین نموده تا که حیات خانوادگی محدود به حدودی مستحکم و مناسب فطرت انسانی گردد که اگر انسان در کشاکش حیات به آنها تمسک و باعمل بآنها خوی گیرد و نظام خانوادگی بر محتوای این قیود و حدود استوار گردد خانه، بهشتی آمیخته از سرور و شادی است و هرگز سیل بنیان‌کن آزادی شیطن‌آميز زنان که مدنیت و امنیت و صلح جهانی را به نابودی تهدید می‌کند بسویش سرازیر نمی‌شود.

همچنین خداوند در قاموس تشریعش (قرآن) به بیان و تشریح حدود تمدن انسانی و حیات اجتماعی انسان چون قصاص در قتل و قطعید در دزدی و تحریم مشروبات الکلی و مستی زا و حدود پوشش اسافل و مراکز تحریکزا و دیگر اصول ثابت و محکم بنیان پرداخته است زیرا بدینوسیله خواسته است دروازه شرور کاملاً تا بهابد بسته و مسدود باشد.

متأسفانه بعلت ضیق وقت وبمنظور پرهیز از طویل شدن سخن نمی توان در زمینه حدود خدا به تفصیل به بیان نشست و کلامی جامع را ارائه داد. هرکس به اندازه کافی پی به اهمیت عظیم و تأثیر زیاد هریک از حدود الهی برده و می داند که در اقامه حیات انسانی بزمبناى حق وعدل و امن چهها که نهفتماست لکن بقدر اجمال می خواهم اندازهای از آنرا بیان کنم. خداوند متعال با این حدود سیستمی مستقل و برنامه ای همه جانبه Constitution به انسان عنایت فرموده که تبدیل قبول نکرده و اندک تغییری را نپذیرد و آزادی را از انسان سلب نمی کند و نیروهای فکری و عقلی او را معطل نمی گذارد بل طریق روشنگری را پیش پای انسان می نهد و صراط استواری را بجاو می نمایاند تا که بموادى ضلالت نیفتد و با دستیاری جهل و ضعف فطریش در پرتگاههای مخوف حیات سقوط نکند و تانیرویش و تلاشش در راه باطل و کژ تباه نگردد و سرانجام راه پیروزی حقیقی را بدون گمراهی و لغزش پوید که درست به راههای متفرع و متنوع در کوهستان می ماند.

اگر به کوهنوردی رفته باشید دیده اید که راههای پر خطری در کمین شما نشسته است یک طرف دره ای است هولناک و عمیق و طرف دیگر صخره هائی است غول پیکر و آسمان سا و نیز اطراف این راهها سیم هائی از آهن نصب شده تا از سقوط کوهنوردان به ته دره جلوگیری کند که آیا میتوان گفت که نرده های آهنی مانع راه و سد آزادی رهگذران کوهنورد است؟ قطعاً " خیر چرا که نرده ها به منظور بقای سلامت مسافران از مهالک نصب شده تا آنان را از خطر محفوظ دارد نصب شده تا آنها را در مواضع لغزنده هدایت

و موانع خطرناک را گوشزد و آنها را بسوئی مستقیم توجیه کند تا به مقصدشان که در نظر است برساند .

حدود الهی نیز در اسلام همین نقش را ایفا کردند مرزهای الهی بیانگر و نشانگر سفر تکامل خیز انسانی و جهت صحیح حق است توده مردم را در شاهراه حیات و در دوراهی ها و پیچ و خم ها و چم و خمها رهنمون شده و در مسیر حق بسوی امنیت و صلح سوق می دهد از گرایشها و گذرگاههای متفرق و منحرف بازداشته آنها را به تکیه گاهی قویم و استوار متکی می سازد . این برنامه و نظام الهی همانطور که گفته شد کمترین تغییر و اندک تبدیلی را پذیرا نباشد شورش و تمرد و اعلان جنگ علیه این نظام قویم و پایدار و پایا چنانکه ترکیه و ایران بر آن شوریدند و قانون و حدود الهی را از دور خارج ساختند و عنایتی بآن نکردند اما نمیتوان در آن کوچکترین تغییری را بوجود آورد چراکه برنامه الهی جاوید و پایا بوده و قاموسی است تغییرناپذیر و تبدیل ناقبول و هستی بخش کاینات آنرا به گونه ای نگاشته که بقایش تا رستاخیز انسانها در ثبوت و وضوح می باشد .

وقتی پایه ها و بنیانهای نظام حکومت اسلامی پی ریزی می شود بر اساس این برنامه تأسیس می شود و تا زمانیکه کتاب خدا و سنت و شیوه پیامبر در جهان باقی است تغییرمادهای از قوانین آن امکان پذیر نمی باشد بنابراین هرکس خواهان معیشت در سایه اسلام است ناچار از پیروی و استمساک و چنگ سائیدن به مقررات اسلام می باشد .



هدف دولت اسلامی

دولت اسلامی قائم براساس این برنامه هدفی دارد که خدایش
در مواضع متعدد از کتابش یادآور آنست .

لقد ارسلنا رسلنا بالبينات وانزلنا معهم الكتاب والميزان ليقوم
الناس بالقسط وانزلنا الحديد فيه ياس شد و منافع للناس (حدید: ۲۵)
ما پیام آوران را همراه با آیات روشن و دلائل منطقی و استوار و

حجت‌های اعجازگر بسوی مردم فرستادیم و اساس دعوت و پیام آنها را کتاب که نشانگر قانون و نظام اجتماعی است و میزان که وسیله سنجش ارزش‌ها و تعیین مرزهای حق و باطل و سبیل عدالت در تمام ابعاد است قرار دادیم تا مردم برای برقراری عدالت قیام کنند و برای حاکمیت و استحکام آن آهن را که پشتوانه محکم و نیرومندی است و سبیل سلاح و در استعمال آن برای مردم سودهای زیادی است بمنظور اجرای احکام و دستورات عادلانه مقرر داشتیم .

مقصود از آهن در آیه قدرت و توانمندی سیاسی است . (۱)
آیه فوق انگیزه اعزام پیام‌آوران را تشریح کرده‌است می‌گوید این خداست که با اعزام پیام‌آوران اراده فرموده تا در جهان نظام عدالت اجتماعی Social - Justice را بر مبنای دلایل و روشنگریهای نازله برتوده انسانها ونعمتها ومواهب بخشوده بهایشان درنظامنامه خود (قرآن) که میزان است و ترازو که سبیل اجرای کامل عدالت یعنی سیستم زندگی عادلانه انسان‌ساز می‌باشد برقرار سازد .
و در موضع دیگر باز می‌فرماید :

الدين ان مكنا هم في الارض اقاموا الصلاه و آتوا الزكات وامروا بالمعروف ونهوا عن المنكر (حج ۴۱)

این گروه از انسان‌های پاک وایده‌آی کسانی هستند که اگر امکانات سیاسی و توانمندی را در زمین برایشان فراهم سازیم نماز (رابطه انسان با خالق) را اقامه و زکات (پیوند پاک‌ساز اقتصاد اجتماعی) را پرداخت و معروف را (آنچه عقل و شرع فرمان داده و بهصلاح تکامل‌خیز جامعه است) بفراوان اجرا درآورده ومنکر را (زشتی‌هایی که برخلاف مصالح انسانهاست)

۱- یعنی نیروی تسلطی است که مردم را از تجاوز بیکدیگر جلوگیری می‌شود (چنانکه امام غزالی گوید) (م . الندوی) .

جلوگیری می‌کنند .

و در موردی دیگر می‌فرماید :

كنتم خیرامت اخرجت للناس تامرون بالمعروف و تنهون عن
المنكر و تومنون بالله (آل عمران ۱۱۰)

شما مسلمین بهترین نمونه یک جامعه‌ایده‌آل هستید (اگر به دستورات

قرآن عمل کنید) .

شما آن گروه برگزیده و ایده‌آلی هستید که از متن توده برخاسته‌اید
و مردم را به معروف فرمان داده و از منکر باز داشته و به خدا ایمان و باور
قطعی دارید .

اندیشه و تعمق در اینگونه آیات به وضوح می‌رساند که : دولتی که
قرآن هدف تأسیس آنرا در سر دارد یک بعدی نیست بل دو چشمه دارد .
بدین معنا که هدفش منفی یا سلبی Negative نبوده بلکه هدفی مثبت
یا ایجابی Positive را نیز در نظر دارد به دیگر سخن هدف قرآن تنها
در منع از تجاوز مردم به حقوق یکدیگر و حفظ حریت و آزادی توده‌ها انسانها
و دفاع از دولت خلاصه نمی‌شود بل هدف اعلایش تأمین نظام عدالت
اجتماعی سودمند است که کتاب خدا بهارمغان آورده است ، و غایتش در آن
جلوگیری از تمامی چهره‌های زشتی و پلیدی است که خدای اسلام در آیاتش
یادآوری فرموده و ریشه‌کن‌سازی شجره شر و ترویج خیر و آنچه مورد خشنودی
الله است . بمنظور تحقق این هدف گاهی قدرت سیاسی را بکار می‌گیرد و
زمانی از منابر وعظ و تبلیغ عمومی بهره‌ور می‌شود و گاه ابزار تعلیم و تربیت
را مورد استفاده قرار می‌دهد و زمانی افکار عمومی و نفوذ اجتماعی را چنانکه
شرایط و احوال مقتضی باشد بکار می‌برد .

ظاهراً "ممکن است چنین دولتی را در دایره عملی امکان‌پذیر نیابید
چرا که این دولت سیستمی است جهان‌شمول که بی‌استثنا تمامی شئون و
حیات انسانی را دربرمی‌گیرد و در هر گوشه و ریشه‌ای از گوشه‌ها و ریشه‌های

حیات انسانی بانسان چشم انداز اخلاقی خاص و برنامه خاص اصلاحی خودش نقش می گذارد .

بنابراین اینطور نیست که کسی در مقابلش بایستد و یکی از امورش را مستثنی کند و گوید این امر خصوصی است تا در نتیجه دولت بر او تاختن آورد او را درهم کوبد .

خلاصه اینکه دولت اسلامی نظامی است دربرگیرنده حیات انسانی و مطابق چشم انداز اخلاقی و برنامه اصلاحی خود ، شامل تمامی رشته ها و زوایای تمدن و مدنیت است . بنابراین از برخی جهات بسیستمهای حکومتی سوسیالیسم و کمونیسم شبیه است اما این تسلط و هیمنه در دولت اسلامی آن رنگ و نشانی که سراغش را در حکومت های تسلط جو و حاکم و حکومت های استبدادی Authoritarian داریم وجود ندارد . درسیستم دولت اسلامی جایی برای سلب آزادی فردی و اثری از چیرگی دیکتاتور مآبانه و رهبری مطلق العنان بچشم نمی خورد ، خطوط و مرزهای دقیق و مرسوم میان حق و باطل گواه برای صاحبان بصیرت و آگاهی است چنین نظام صالح و شایسته و میانه ای جز برخاسته از هستی بخش قاهر و حکیم آگاهی چون الله نمی باشد .

دولت مبتنی بر فکر و اندیشه

آنچه بیان شد از یکسو سوی دوم پیداست کسی که در متن برنامه دولت اسلامی امان نظر کند و هدف حکمت‌آمیز و وضعیت‌اصلاحی آنرا از نظر بگذراند خواهد یافت که سرمداران و متصدیان امور، گروهی متشکل از ایمان آورده‌ها و گروندگان راستین به حق و به این نظام و برنامه‌اند و همواره هدف و غایت حیاتی و چشم‌انداز خود را این برنامه و این نظام

قرار داد ماند کسانی هستند که صرفاً" در مقابل برنامه‌های اصلاحی نرمش و انعطاف نداشته و نیز تأکید و تائید شان فقط به نقشه‌های عملی خلاصه نمی‌شود بل ایمان به درستی و صدق آموزشها و تعالیم آن در رگهایشان موج می‌زند و شناخت کاملی به روح و ماهیت و به تفصیلات و جزئیات و کلیات آن دارند اسلام در این مورد حدود و مرزهای جغرافی یا لسانی یا نژادی را مطرح نظر قرار نداده و بعوامل فوق واقعی نمی‌گذارد بل برنامه‌اش را به هم‌مردم عرضه می‌کند و هدف و سیستم اصلاحی خود را به تشریح می‌کشد.

هرکس از هر نسلی یا وابسته به هر سرزمین و جامعه‌ای آنرا پذیرفت همو شایسته عضویت در حزبی است که بنیانش بمنظور تحرک و چرخش سکان کشتی این دولت پایه‌گذاری شده است. و هرکس آنرا پذیرا نگشت هرگز مجاز به دخالت در امور و شئون دولت مزبور نبوده و تنها حق حیات در ظل حدود این دولت چونان اهل ذمه Subject را خواهد داشت که بهره‌مند از حقوق عادلانه بیان شده در شریعت اسلام می‌باشد نیز از طرف اسلام در جان و مال و عرض و ناموس و شرف مصونیت دارد لیکن تحت هیچ شرایط و حالاتی برخوردار از امکان تدخل در اوضاع مملکتی و شیوه حکومتی نخواهد بود چرا که دولت مشروح فوق دولتی است متعلق به حزب متعهد و خاصی که مومن به عقیده‌های خاص و اندیشه‌های مختص بخویش است. اینجاست که به گونه‌ای میان دولت اسلامی و سیستم حکومت کمونیستی مماثلت و تشابه‌ای وجود دارد اما دولت اسلامی از جمیع لکه‌ها و داغهای ننکی که دول کمونیسم بدان رنگین است بدور و پاک می‌باشد بدیگر بیان دولت مبتنی بر سیستم کمونیسم همواره مخالفان را کوبیده و بطرز وحشتناکی آنها را که موافق با شیوه و نظریات شان نمی‌باشند سرکوب و خوار و شکنجه می‌کنند حالیکه در اسلام از قبیل آنچه که در سیستم حاکمانه کمونیسم چون چیرگی و تسلط جابرانه اندیشه‌ها و افکار اجتماعی و روش‌ها و شیوه‌های عمرانی بر مردم به زور سرنیزه پس از تسلط و حاکمیت و فراهم گشتن امکانات، وجود ندارد.

توضیح آنکه کمونیسم پس از روی کار آمدنش به تحمیل عقاید و نظریات و غلبه بخشیدن اندیشه‌های خود بر افکار عمومی وضبط و ثبت و تصفیة اموال به حق یا بناحق، خونریزی و عذاب و شکنجه با آتشبارها و سلاح‌های گرم می‌پردازد یا که صدها هزار بیگناه و با گناه را به جرم نپذیرفتن عقیده کمونیسم به سیری آتشگاه دوزخی که در زمینش ساخته‌اند رهسپار می‌کند.

حال آنکه اسلام پذیرفتن عقیده را آزاد اعلام کرده و هیچ‌کس را بجرم نداشتن عقیده و یا انحراف در اندیشه و عقیده به عذاب و شکنجه دنیوی محکوم نمی‌سازد بلکه در کادر وسیع حکومت خود پذیرفته صرفاً "از دخالت او در امور مردمی جلوگیری می‌کند". چکیده آنکه: اینها تمامی آن چیزهایی است که اسلام با اعطای حقوق و امتیازات در دولت خویش به اهل ذمه عنایت داشته و ابعاد و خطوط میان حق و باطل و دادگری و ستم را ترسیم نمود ما ست آنسانکه اگر کسی بدیده بی‌غرضی بر آنها نگردد و فرازهای آنرا دریابد تفاوت بزرگ میان مصلحین الله پیوند را با دجالان دروغزن در کارها و برنامه‌های رفاهی و اصلاحی در خواهد یافت.

نظریه خلافت

بجاست سخنی موجز و مختصر در زمینه تشکیلات میثت دولت اسلامی و طرز ساخت و کیفیت بافتش مطرح سازم .

ارگانیم هیئت دولت اسلامی چنین است . حاکم حقیقی در اسلام فقط همان الله است که (در مقولات قبل بدان اشاره شده) بنا بر این اگر به این نظریه اساسی نظر انداز شوید و موقعیت آنانکه در رأس کار بوده و به

اجرای قانون الهی در زمین قیام می کنند نظر شود روشن خواهد شد که موقعیت و موضع گیری این گروه از مجریان قوانین الهی چونان نمایندگان از سوی حاکم حقیقی است که این عیناً همان موضع اولی الامر در اسلام است (۱).

خدای تبارک و تعالی در نظامنامه خود می فرماید: *وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیسخلنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبذلنهم من ید خوفهم ما یعبدوننی و لا یشرکون بئ شیئا* (نور ۵۵).

محققاً خداوند آنانرا که به جبهه ایمان پیوستند و عمل انقلابی وابسته به ایدئولوژی را انجام داده اند و (برای تحقق اهداف خدائی) کاری متناسب با شرایط دارند و عده داده است که خلافت و حکومت زمین را به آنان سپارد آنسانکه به پیشینیان آنان سیرد و نظام وحشتی را که خصم علیهمشان بوجود آورده به نظامی آزاد و آرامش بخش مبدل سازد تا تنها مرابندگی کنند و (در این حق) برایم شریک نگیرند.

بازنگری آیه به وضوح نشانگر نظریه دولت Theory Of State در اسلام است که خدای در ضمن آن، دو مورد مهم دو نکته اساسی را بیان می فرماید.

نکته نخست اینکه اسلام همواره واژه خلافت Vicegerency را بجای لفظ حاکمیت Sovereignty بکار می گیرد.

و چون حاکمیت ویژه و مختص خداوند است بنابراین هر کس که عهده دار

۱- نویسنده در نظر دارد مفهوم اولی الامر را تعمیم داده آنرا به هر کس گسترش و تسری دهد لکن شیوه تفکر شیعه طبق نصوص وارده و منطبق بر حکم عقل و منطق و استدلال بر اینست که هر کس را نمی توان اولی الامر نامید و اولی الامر مؤمنان ایده آل و برگزیدگان و منصوبین از ناحیه الله و پیامبرش هستند و این فرمول جز در مورد دایمه اثنی عشر و نواب جامع الشرایطشان صدق نمی کند.

ومتصدی حکومت در زمین تحت نظام و برنامه اسلامی باشد خلیفه یا جانشین Vicegerent آن حاکم اعلی بوده و سرپرستی و رهبریش جز بر مبنای ولایت و رهبری الله یعنی آن حاکم ابرقدرت و قاهر نخواهد بود و به ما میملک تحت الارضی و فوق الارضی و بر توده انسانها جز به نیابت او انجام وظیفه نمی کند.

نکته دوم که در این شگفتی زاست اینکه: ایزد یکتا به جمیع خدا پیوستگان وعده داده که همگی جانشینان الله اند^(۱) این نمایندگی و خلافت که مومنان و گروندگان سخت کوش به عهده دارند خلافتی است عمومی Popular Viecegerency که در انحصار قدرت مطلق العنان یک فرد یا خاندان یا یک طبقه نبوده بل هر خدا پیوستهای خلیفه و نماینده الله است و هر کس بر مبنای این وظیفه در پیشگاه پروردگارش از آنجا که جانشین است و جانشین متصدی و مسئول، مسئولیت دارد. چنانکه در گزارشی است که می فرماید هر کدامتان رهبر و سرپرست و مسئولید، مسئول در مقابل دیگرانسانها و عامه مردم. و هیچ کس را نسزد که از جهت مقام نازلتر از دیگران باشد بنابراین این همه در قبال یکدیگر مسئولیت دارند.

۱- نگارنده مقصود خویش را از استخلاف یک نفر بعنوان خلیفه مشخص نمی کند چیست؟ اما آن گونه که پیدا است ایشان در متن عبارت به ظاهر آیه تمسک جسته اند ما باطن و تاویل آنرا خدا و منصوبین او بیان داشته اند که پس از نجات محرومان از کار افتادگان و رمق گرفته شدگان تاریخ از دودمان پیامبر و ائمه روشنگری هدایت فرماندهی لایق و رهبری شایسته بمنظور تحقق عدالت اجتماعی و جات مستضعفان تاریخ و تجسم عینی حق و عدل و امن به فرمان الله ظهور نیام می کند و خدا پیوستگان تاریخ را در مسیر تکامل خیز اسلامی و انسانی نمون می شود این الگوی ایده آل انسانی رهبر همه کارگزاران سیاسی و اقتصادی اجتماعی خدا پیوسته می باشد که تضادی با اصل آیه ندارد. (مترجم).

دموکراسی اسلامی

آنچه که در پیش یاد کردیم مبنای دموکراسی اسلامی است و اگر قدری متعمقانه در مبداء این خلافت و جانشینی همگانی اسلامی نظر افکنیم و توفیق دریافت تفصیل آن را بیابیم نتایج ذیل روشن می گردد.

۱- اجتماعی که در آن هر عضو خلیفه و نماینده خداست جزئومه فساد و تفرقه در میان ارگان‌های طبقات ره نیابد و امتیازات ننگین و شرم آور

و وابستگی‌های نژادی و پیوندهای اشرافی پیکر آنرا نخراند عناصر و افراد چنین اجتماعی یکسان و هیچکس را بر دیگری برتری و فضیلت و رجحانی جز درکادر مواهب درونی و ویژگیهای شخصی نخواهد بود. و این حقیقتی است که بارها پیام‌آور راستین اسلام با بیان قاطع و کلام شیوای خود آنرا اعلام فرموده است:

انسانی بر انسان دیگر جز بر مبنای امتیاز دین و اعتقاد به نظام هستی آفرین یا پرواپیشگی برتری ندارد تمام انسانها فرزندان آدم و آدم از خاک سرشته است عرب را بر عجم و عجم را بر عرب سفید را بر سیاه و سیاه را بر سپید جز بر پایه تقوی و پرواپیشگی برتری و امتیازی نیست. (۱)

وقتی کشورهای عرب (پس از فتح مکه) در حوزه حکومت اسلامی در آمد پیامبر عالیقدر اسلام خطاب به همبستگانش که آنروزگار در کشور عربستان به منزله برهمن‌ها در هند بودند می‌فرماید:

ای جماعت قریش خداوند نخوت و تکبر جاهلیت و افتخار کاذب بمپدران و تکیه بر اشرافیت را از میان شما برداشت ای مردم تمام شما از نسل آدم و آدم از خاک سرشته است افتخار و تکیه بر نژاد و تبار بیمورد است و هیچ عربی بر عجم و هیچ عجمی بر عرب برتر و والاتر نمی‌باشد عزیزترین شما در پیشگاه الهی پروا پیشه‌ترین شماست. (۲)

۲- در یک چنین اجتماعی مشکلات نسل جوان یا حرفه و شغل یا مشکلات خانوادگی میان فرد یا گروهی از افراد و میان مواهب شخصی و رشد و پرورش ویژگیهای فردی و خصوصیات رنگارنگ که در وجودشان نهفته است و نیروهای بخشوده از سوی خدا پیش می‌رود. و این همان چیزی است که در اسلام تا آن حد که در وراثت چشم انداز و غایتی برای بینش‌گر نیست می‌یابیم بدین

۱- مسند ابن حنبل ملتقی الاخبار مع نیل الاوطار (جزء ۴، ص ۲۱۱).

۲- جامع ترمذی - مشکات المصابیح. ارباب المفاخره.

معنا که در می‌یابیم بردگان و محرومان و دودمان‌شان به ولایت و حکومت نواحی و اقالیم منصوب و کراراً به سمت فرماندهان ارتش گزیده می‌شدند و همین‌ها کسانی بودند که سردمداران و روسا و تخمه‌داران و صاحبان کیا و بیا و خاندان‌های شریف و اشراف و نجباء، ملزم به تبعیت از فرمانشان بودند. و در ظل ولایتشان زندگی کرده بدون کوچکترین ناخشنودی و کراهت مطیع امر آنها بودند. در میان این گروه از طبقات پائین بسیاری از کفاشان و نعالان بودند که رهبری مردم را بعده داشتند چنانکه می‌توان در میان‌شان از نسا جان و خبازان و بزارها و بقالها و دیگر صاحبان حرفه و شغل را یافت که مناصب عالی افتاء و قضاوت را عهده‌دار بودند که تمامی همین‌ها امروزه از جمله شیوخ اسلام و در زمره سلف صالح بحساب می‌آیند. حتی در حدیث از قول نبی اکرم وارد است که می‌فرماید:

اسمعوا و اطیعوا ولو استعمل علیکم عبد حبشی^(۱) گرچه انسانی حبشی شما را بکار بکشد به فرمانش گوش کرده و اطاعتش کنید.

۳- در یک چنین اجتماعی دیگر جایی برای دیکتاتوری و استبداد شخص یا گروه‌نمانده و یا امکان صعود و تکیه بر اریکه قدرت و دیکتاتوری نخواهد بود زیرا هر عضو از افراد این اجتماع خلیفه و نماینده خداست و هیچ گروه یا فردی از افراد نمی‌تواند حق خلافت را از جمهور مسلمین سلب و منتزع ساخته و خود را مصدر مسیطر بر نفوس قلمداد کند و کسی که در اسلام متعهد این امر است مقام و منزلت حقیقی‌اش از سوی جمهور مسلمین و خلفا و با تفویض قدرت خلافت بیک شخص و قرار دادن او بعنوان نقطه ثقل و کانون قدرت و تجلی نیروهای خلیفه الهی در وجود او بمنظور اجرای احکام و دستورات و حرکت آرام این کشتی که این پدیده برخاسته از رضایت و خشنودی و هماهنگی

۱- الجامع الصحیح للبخاری - مشکاه المصابیح . باب الاماره .

و وحدت کلمه آنهاست، می باشد (۱).

شخص مشروح الذکر از یکسو در پیشگاه خداوند مسئول و از سوی دیگر در پیشگاه عموم خلفاء یعنی مسلمینی که امر خلافت و رهبری را بها و تعویض نمود مانند مسئولیت دارد. چنین شخصی اگر شیوه استبداد پیش گیرد و خود را محور مطلق العنان و دیکتاتور علی الاطلاق سازد غاصب است و غاصب خلیفه نباشد چرا که روش دیکتاتوری در حقیقت با خلافت عمومی تضاد دارد و تردیدی نیست که دولت پر قدرت اسلامی یا دولت مطلقه Totalitarianism جهان شمول

۱- نکته حساس مطلب و جان کلام همین جاست کانون اشتراک درک و فهم و مرکز تفاهم و وجه افتراق و تفارق همین است برادر عزیز اهل سنت ما بالاخره پس از زحمات و درگیریهایی لفظی به این نتیجه رسیدند که اصل رهبری جمهور مسلمین بر مبنای تفویض و تمرکز قدرت در دست یک نفر که از سوی همه مسلمین کارگزار نماینده اجرای احکام است تجلی می یابد و از سوئی می دانیم که در مذهب شیعه تجلی و تمرکز قدرت اجرای احکام در دست پر قبض امام که همان خلیفه بحق می باشد تحقق می یابد نقطه اشتراک اصل تمرکز قدرت در یک شخص و نقطه افتراق نصب این شخص از سوی خلق یا خالق است. اهل تسنن منصوبیت را از ناحیه خلق و شیعه این منصب را چون پیامبری و نبوت از سوی خالق و فرستاده او می داند زیرا معتقد است که خالق و فرستاده او به چم و خم و زیر و بم و پیچ و خمهای زندگی اجتماعی سیاسی و اقتصادی انسانها بی نهایت آگاه و دانا بوده و صلاحیت رهبری را در وجود امام هموست که تشخیص می دهد.

شیعه برای جلوگیری از تناقضات و هرج و مرج آنها رهبری امت را پس از پیامبر به امام منصوب از جانب خدا می داند و معتقد است تنها هموست که دور از جنجال خواستهای حق و باطل و بر حذر از هوسهای مردم بر مبنای عدل و حق و ملهم از فیوضات الهی حکومت می کند.

تمامی شئونات حیات و زوایای آنست لیکن اساس این قدرت و نفوذ واحاطه همه جانبه Totality قانون جامع و گسترده الهی است که اجرایش در میان توده مردم به حاکم مسلمان تفویض شده است و همه آنچه در نظامنامه جاوید الهی (قرآن) از روشنگریها و دلایل منطقی تا آموزشهای سالم شئونات حیاتی با اجرای کامل و در برگیرنده مفید فایده و بهرمنند از سود سرشار است. اما حاکم مسلمان خود بخود و از سوی خویش نمیتواند در مقابل تعالیم و آموزشها و روشنگریهای قرآن روش دست و پا گیر تقیدات اجتماعی را بکار گیرد (۱)

(Regimentation) حاکم مسلمان که مبتنی بر کتاب خدا حکومت می کند نمیتواند مردم را به زور مجبور به انتخاب حرفه و شغل کند چنانکه نباید آنها را در کسب هنری مقید و مجبور سازد یا که فرزندان ملت را به آموختن نوعی علم و اداری نماید زیرا اسلام به امیر و فرمانده و حاکم قدرت و نفوذ مطلق العنانی را که بدان وسیله طاغوت های مسلط معاصر (Dictators) در روسیه و آلمان و ایتالیا برگردانده ملت سوار بودند و عناصری چون رضاخان قلدر و آتاترک در ترکیه به آن تمسک جستند و بکار گرفتند نبخشیدهاست. نکته مهم دیگری که شایان کمال توجه است اینکه هر فردی از افراد مسلمان با توجه به ویژگی فردیش مسئول است - Personal Respon- sibility و در این مسئولیت فردی هیچکس با او شرکتي ندارد بنابراین

۱- تقیدات اجتماعی یا تقیید اجتماعی. اصطلاحی است در کشورهایی که شیوه آنها بر مبنای استبداد و دیکتاتوری بنیان گذاری شده است و به دیگر بیان محدودیت های اجتماعی ناشی از نظام استبدادی است چون نازیسم آلمان و فاشیسم ایتالیا و بدان معناست که این رژیم ها تمامی افراد کشور را مقید به اجرای قید و بندهائی از قوانین حکومت در جمیع شئونات حیات اجتماعی و اقتصادی خود نمایند. (م. الندوی)

باید هر فردی آزادی کامل خویش را در کانون و حدود مقررات مجاز طلب کند تا روشی را که می خواهد توان گزینش و انتخاب داشته باشد و نیرویش را در جهت ظهور و بروز تمایلاتش به منظور انتخاب شغل و حرفه و اختیار هنر و کسب و کار مصرف کند که اگر موانعی از سوی امیر یا حاکم بر رهگذر تجلی استعداد مسلمین پیش آید ستم است و ستم در پیشگاه خدا عقوبت خیزی می باشد به همین خاطر است که اثری از اینگونه تقیدات و محدودیت های اجتماعی در عصر نبی اکرم (ص) و جانشینان او بچشم نمی خورد.

۴- در این اجتماع حق هر فرد خواه زن یا مرد بطور یکسان و تساوی است (بشرط اینکه عاقل و بالغ باشند.) یکی دیگر از حقوق افراد مسلح حق رای بر سبیل سرنوشت دولت است چرا که همو به سهم خویش بهره مند از سیستم خلافت عمومی اسلام است و سهمیم در سرنوشت و سرگذشتش، که جهان آفرین هستی بخش خلافت را به شرایط خاصی از کفایت و ثروت مختص نساخته بل زیر بنا را مشروط به ایمان و فقط مقید به عمل انقلابی وابسته به ایدئولوژی مقرر فرموده است بنابراین جمیع مسلمین در حق رأی و اظهار نظر مساوی و یکسانند...

* * *

هماهنگی میان اندویدوآلیسم و سوسیالیسم

این شمای از مزایای دموکراسی صالح و شایسته است که در اسلام
 به چشم می خورد از طرفی دیگر می یابیم که اسلام باب اندویدوآلیسم
 Individualism یا فرد گرایی که ویرانگر نظام سوسیالیسم Socialism
 یا جامعه گرایی است مسدود نموده است .
 گویانکه در نظام اسلام شخصیت فرد چنانکه در نظامهای کمونیسم

و فاشیسم تباه گردد در هم نمی‌کشند چنانکه در نظام اسلام تصریح شده که فرد نمی‌تواند از حدود خود تجاوز کرده و زبانی به جامعه رساند همین ایده در نظام دموکراسی غربی نیز بیانگر و موید موضع فرد است.

هدف حیات فرد در اسلام عیناً همان هدف جامعه است یعنی اجرای قانون الهی در دنیا و بی‌گردی و تحصیل رضامندی خاطر باری تعالی در آخرت. مضافاً اینکه اسلام آنچه لازمۀ تحقق شخصیت فرد و حقوقی که متعلق به آنست باو داده است کما اینکه وظایف و ویژهای را در رعایت از حقوق فرد بعهده جامعه گذارده است و بدینسان تصویری روشن از اندویدیوآلیسم و سوسیالیسم در اسلام بچشم می‌خورد و هماهنگی (Harmony) شگفتی میان آن دو تجلی می‌یابد تا آنجا که برای فرد بسهولت رشد توان و رقای شخصیت امکان‌پذیر می‌باشد که بیاری همین توان و نیروی متبلور و مترقی در جهت خیر و سعادت و رفاه جامعه می‌کوشد.

این خود مقوله ایست مستقل که در این موضع قادر به ادای حق بیان و شرح نمی‌باشم چرا که صرفاً "خواستام آنچه را قبلاً" اشاره نمودم از سوء تفاهمی که ممکن است برای خواننده در فصل آینده در زمینه شرح دموکراسی اسلام پیش آید جلوگیری کنم.

دولت اسلامی و تشکیلات آن

ژرفانگری در بیانات گذشته در مورد خلافت عمومی و جهانشمولی به ریشه‌ها و تفصیلاتش روشن‌گر این معما تواند بود که موضع و مقام امام یا امیر یا رئیس‌در دولت اسلامی بیشتر و یا کمتر از جمهور مسلمین (خلفاء) که از سوی خویش ایشانرا برگزیدماند که با فضیلت و پروا پیشتر از آنها هستند و ردای امانت خلافت را تن پوششان ساختن نیست و جهت‌تسمیه آنها بمخلیفه

معنایش این نیست که فقط هموست خلیفه بل بدین معناست که خلافت عمومی مسلمین در وجود او متمرکز و متمرکز شده است.

و حالا شما را به گوشه‌ای از تفصیلات حکومت اسلامی ولو بر سبیل اجمال آگاه می‌سازم تا تصویری روشنی بخش و آگاهی‌آفرین از خود ببار آورده که پیروزی و موفقیت بدست خداست.

اولاً: "انتخاب امیر بر مبنای آیه شریفه ذیل است.

ان اگر مکم عند الله اتقاکم (حجرات: ۱۳)

عزیزترین و احترام‌انگیزترین شما در پیشگاه خداوند پروا پیشه‌ترین شماست.

بدین معنا که: کسی برای امارت برگزیده می‌شود که مسلمین به او اطمینان و به روش و سرشت و خوی و خلقش اعتماد داشته باشند. وقتی او را انتخاب کردند امرش مطاع و در حکومت باید مورد اطاعت بوده و سرپیچی از امر و نهی‌ش سزاوار نیست و باید که در اجرای او امر مادم که تابع شریعت اسلام و اساس حکومتش بر مبنای کتاب خدا و سنت پیامبر باشد بر او اعتماد کامل داشت.

ثانیاً: "امیر اسلامی بر دیگران یعنی بر جمهور مسلمین در قانون برتری و فضیلتی ندارد او هم چون دیگران می‌باشد عامه مردم وقتی در مشی سیاسی‌اش با مردم اشتباه و خطایی دیدند و لغزشهایی در حیات شخصی‌اش ملاحظه شد بر آنهاست که او را مورد نقد و بررسی و بازرسی قرار دهند.

و اگر جامعه بخواهد او را از منصبش عزل و به محاکم قضائی بکشاند در چنین شرایطی شایسته نیست که با او طوری رفتار کنند که از سایر مسلمین برتر و ممتازتر جلوه‌گر شود.

ثالثاً: "امیر باید در امور خود به رایزنی و مشورت پردازد. و مجلس شورا باید طوری باشد که مورد ثقه و حائز اعتماد جمیع مسلمین باشد اشکال شرعی در انتخاب این مجلس با آراء و نظریات مسلمین (Voices) وجود

ندارد گرچه نظیر چنین برنامه‌ای را نمی‌توان در عصر خلافت راشدین سراغ نمود.

رابعا". جریان‌ات و امور در چنین مجلسی عموماً "بر مبنای اکثریت آراء اعضاء تشکیل دهنده مبتنی است گویانکه اسلام کثرت تعداد را ملاک حق و باطل نمی‌داند. (مأئده: ۱۰۰)

بگو هرگز شخص پلید با انسان پاک و آگاه برابر نیست هر چند که اکثریت با اشخاص پلید باشد.

از دیدگاه اسلام ممکن است یک انسان رای و نظری درست تر و در یکی از مسائل نسبت بسایر اعضاء مجلس بینشی آگاهانه‌تر داشته باشد که اگر چنین باشد سزاوار نیست که رأی و نظر مشروح فوق به دلیل اینکه جمع انبوهی آنرا تأیید نمی‌کنند از دور خارج شده و کنار زده شود.

بنابراین امیر حق دارد که نظر اقلیت را بپذیرد و یا که با نظر اکثریت موافق باشد و نیز می‌تواند مخالف نظر تمامی اعضای مجلس باشد و رای خویش را به اجرا و آزمون گذارد اما بر جمهور مسلمین ضروری است که مراقب روش امیر در روال تبادلاتش با رعیت بوده و رفتارش را شدیداً "کنترل کنند و ببینند که او آیا در کارها بر اساس پروای از خدا انجام وظیفه و قضاوت می‌کند یا که متکی بر هوس نفسانی خویش است؟ که اگر او را در عمل تابع احساسات هوسانه دیدند ملزم به عزل و خلع او از مقامش می‌باشند.

خامسا". کسانی که خود را کاندید یا بطریقی می‌کوشند که برای امارت گزیده یا منتخب عضویت مجلس شوری یا هر مقامی از مناصبی که انگیزنده مسئولیت است شوند جهت مناصب و مقامات فوق انتخاب نخواهند گردید چرا که پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید. بخدا سوگند ما کسی را مسئول و سرپرست کاری نمی‌کنیم که خود خواسته و یا که خویش را حریصانه کاندید آن مقام کرده باشد.

پیدا است که در جامعه اسلامی اصولاً "جائی برای کاندید شدن جهت

مناصب و تبلیغات انتخاب شدن که لازمه آنست وجود ندارد چون با ذوق و عقلیت اسلامی ناسازگار است که کسی یا دو یا سه چهار نفر از هواداران بر خیزند و علیه یکدیگر تبلیغات راه بیاندازند و چنین و چنان کنند که مروت و شرف اسلامی ملکوت گشته و محافلی برپا سازند که خویش را ستایش و دیگران را مذمت نموده و روزنامه‌ها و مجلات را وسیله تبلیغات خود سازند و بلندگوها را به انواع حیل‌ها و سود خود برامانداخته و اصحاب صوت را با پول استخدام و شب و روز برای تحمیق ملت بوق و کرنا زنند آنوقت کسی موفق و پیروز شود که بیشتر دروغ گفته و حقه و کلک زده و اسراف در ولخرجی و پول‌پختی داشته است.

این همان راه‌های ملعون دموکراسی شیطانی می‌باشد. و آنوقت کسی که سرمایه و بیضاعتی ندارد باید هر چند که دارای فضل و کمالی هم باشد عزلت‌گزین و گوشه‌گیر باشد.

ششم. در مجلس شورای اسلامی نمی‌توان اعضای آنرا به فراقسیون‌ها و احزاب تقسیم بندی کرد بلکه هر کس رأیش بحق مشخص کنند هفت فردی اوست بنا بر این اسلام اهل شور را به فراقسیون و حزب نمی‌کشانند و موضع‌گیری حزبی که بر حق یا باطل است نمی‌کند چرا که اقتضای روح اسلامی آنست که بر محور حق بچرخد و به اندازه سرموئی از آن منحرف نشود و اگر دیدند نظر یکی از آنها حق و بجاست با او موافق باشند و اگر نظر همان شخص را در یک مساله دیگر خلاف حق دیدند لازم است که با او معارض و مخالف باشند.

هفتم. هیئت قضائی و حکومتی در اسلام از تأثیر دایره نفوذ و حدود هیئت‌های اجرائی بیرون می‌باشد چرا که وظیفه قاضی اجرای قانون الهی در میان افراد انسان است بنابراین قاضی در مقام قضاوت نایب از جانب خلیفه نیست بل قاضی نایب مناب خداوند تبارک و تعالی است.

بدین ترتیب خلیفه در مجلس قضاوت چونان دیگر مردم است و هیچ استثنائی در حضور در مجلس قضائی و داوری با دیگران ندارد و نمی‌توان

او را بخاطر شرف مقام یا شرف خانوادگیش یا رتبهاش از سایرین جدا نمود .
و اگر شخص مزدور یا کارگر یا بزرگوار یا فقیری بضاعتی باشد و بر علیه
عالی ترین مقام حتی امیرالمومنین شکایتی تسلیم دادگاه کرد بر قاضی ضرور
است که بر مبنای حق و عدالت حکم نموده و قانون شرع را بر خلیفه جاری سازد
تا دعوا یا شکایتی که علیه خلیفه اقامه شده درست مانند اینکه بخواهد بر
یک فرد عادی حکم نماید در مورد او هم بتواند همان حکم را صادر کند و همینطور
اگر خلیفه از فردی شکایت داشته باشد نباید به صرف اینکه او خلیفه است و
دارای قدرت و مقام اجرائی ، غلیان و هیجان وجودیش را خاموش نمود بلکه
باید ادعا و شکایت او را همچون سایر افراد مسلمان به محکمه ارجاع و تحقیقات
شرعی و بررسی های قانونی را در مورد شکایت او بعمل آورد .

با قسمتی از انتشارات این مؤسسه آشنا شوید

- ۱- زودآموز خواندن قرآن تألیف سید ضیاءالدین تنکابنی
چاپ هشتم
- ۲- تمرین قرائت قرآن چاپ سوم
- ۳- تربیت براساس تقوی تألیف رضائی چاپ دوم
- ۴- نظریات اقبال در سیستم آموزشی اسلام چاپ دوم
تألیف نقوی،
- ۵- با مجازتهای اسلامی آشنا شویم تألیف فروغ تنکابنی
چاپ دوم
- ۶- یکصد سخن از پیامبر اکرم (ص) جمع‌آوری جعفر پازوکی
چاپ سوم
- ۷- تغییر سنگر امام حسن (ع) و امام رضا (ع) تألیف حیدری قزوینی
در مبارزه چاپ دوم
- ۸- امام هادی (ع) و نهضت علویون تألیف محمد رسولی دریائی